

- ۸۴- کمیته مرکزی از میان خود چند نفر را بعنوان دفتر سیاسی انتخاب می‌نماید. این دفتر در فاصله "دو نشست کمیته مرکزی رهبری سیاسی- تشکیلاتی سازمان را بعهده خواهد داشت .
- ۸۵- کمیته مرکزی از میان خود چند نفر را بعنوان کمیته کنترل و بازرسی انتخاب می‌کند که بازرسی و نظارت بر فعالیت کلیه ارگانها و اعضای ویی گیری مسائل و معضلات آنها را بعهده می‌گیرد .
- ۸۶- سازماندهی کمیته‌ها و ایجاد ارگانهای ویژه و رهبری فعالیت تمامی نهادها و ارگانهای سازمان از وظایف کمیته مرکزی است .
- ۸۷- هیئت تحریریه ارگانهای مرکزی سازمان (را دیوونشریه) را کمیته مرکزی انتخاب می‌نماید .
- ۸۸- کمیته مرکزی می‌تواند مشاور یا مشاورانی از میان اعضای سازمان انتخاب کند و در اختیار اعضای خود قرار دهد تا آنها را در انجام وظایف محوله یاری رسانند .
- ۸۹- کمیته مرکزی می‌تواند یک عضو خود را بخاطر عملکردهای ضد سازمانی و مغایر با دیسیپلین حزبی و رفتار نادرست با $\frac{2}{3}$ آرای اعضای خود اخراج نماید .
- تبصره : عضو اخراجی کمیته مرکزی می‌تواند از کنگره سازمانی درخواست پژوهش کند . رای کنگره قطعی است .
- ۹۰- جایگزینی اعضای که کمیته مرکزی را ترک می‌کنند (بازداشت ، کنارگیری و اخراج) یا بشهادت می‌رسند ، بلافاصله توسط اعضای علی‌البدل و با ترتیبی که کنگره مشخص کرده است ، صورت می‌گیرد .
- ۹۱- حفظ و بایگانی اسناد و شناسنامه‌های سازمان ، وظیفه کمیته مرکزی است .

۹۲- جلسات کمیته مرکزی با حضور ^۲اعضا رسمیت می یابد، فاصله دو نشست کمیته مرکزی نباید از سه ماه تجاوز کند.

تبصره: کمیته مرکزی در صورت ضرورت و برای تبادل نظر در مساله یا مسائلی خاص می تواند دپلنوم وسیعی مرکب از اعضای اصلی و علی البدل و مشاوران کمیته مرکزی، هیئت تحریریه ارگانهای مرکزی، مسئولین مناطق و کمیته ها... تشکیل دهد. بجز کمیته مرکزی بقیه آرا در این نشست جنبه مشورتی دارد.

۹۳- کمیته مرکزی موظف است آئین نامه های اجرایی و انضباطی، تنظیم و در اختیار کلیه ارگانها قرار دهد.

۹۴- کمیته مرکزی مسئول تدارک و تشکیل کنگره سازمان اعم از عادی و فوق العاده می باشد. و موظف است در مورد تشکیل کنگره عادی از دو ماه قبل از موعد آن و کنگره فوق العاده زمان کافی را به تدارک کنگره اختصاص دهد. این زمان که دوران پیش کنگره نامیده می شود برای بحث و تبادل نظر روی مسائل مطروحه در کنگره و انجام میازرها و تدوین روی مسائل مورد اختلاف در نظر گرفته خواهد شد که نمایندگان با سابقه دهی و اطلاع از مسائل در کنگره شرکت کنند.

۹۵- تصویب عضویت کاندیداهای معرفی شده توسط ارگانهای ویژه و کاندیداهائی که قبلا اعضا اجزای سازمانهای دیگر بوده اند به عهده کمیته مرکزی است.

* * *

من مخصوصاً این مباحثه را روی دو موضوع اساسی: کنگره و کمیته مرکزی به پایان نزدیک می کنم. چرا که این دو مقوله در ارتبـساط لاینفک با یکدیگر، شالوده و ساختار زندگی و فعالیت سازمان رهبری کننده کارسراسری ما را تشکیل می دهند.

هنگامی که جایگاه تعیین اسراتژی و خط مشی یک سازمان پرولتری،

در عرصه های مختلف مبارزه طبقاتی و ویژگی ترکیب و بنای مرکز رهبری یکپارچه آن و مکانیزم این مرکز و احدثاتش شده و روشن باشد ، تمامی سازمان ، همه آحاد آن و کلیه ارگانها پیش آنچه را که تیلور قدرت و توریتنه و ادپرولتاریا می دادند و همانا با حمایت و همکاری فعال خود بدان مادیت بخشیده اند و قانونمند ساختند ، پیگیرانه نرسزتقویت خواهند نمود .

تنها در این صورت است که مناسبات درونی به جای آنکه سردرگنداب دوست بازیها و اطمینان های خودسرانه ، علائق شخصی ، نمایلات فردی و اعتمادات خصوصی داشته باشد ، بر پایه برناممه ، خط مشی و خطوط روشن سیاسی و مناسبات روشن تشکیلاتی استوار خواهد بود و بر اساس وظایف و مسئولیتهای مشخص و قابل محاسبه گذاشته می شود .

امری که جز درگیر و در داخله فعال در جنبش طبقاتی نه ایجاد می شود و نه تکامل می یابد ، آری تنها در این صورت است که اعتماد ، به مثابه مقوله ای بالاتر از هر "آئین نامه" جان می گیرد و ملموس می شود ، و گرنه "اعتماد در فیکانه" نیز مثل دهها قطع نامه و مصوبه که تا کنون روی کاغذ مانده است ، فقط در مخیله ها می رقصند و هرگز از حدها له و رویا فراتر نخواهند رفت .

اکنون بعد از مقایسه ای که میان برخی مواد اساسنامه پیشنهادی رفقای کمیته مرکزی با موارد مشابه در اساسنامه های حزب لنین انجام داده ایم ، حال که از این طریق و نیز به کمک فاکت های مشخص "قلابی" بودن ادعای رفیق توکل را در توصیف معجون پیشنهادی و مورد دفاع خود بعنوان یک اساسنامه بلشویکی - لنینی بر ملا کرده و انگیزه این قلب حقایق را تا حدودی روشن نمودیم ، جا دارد نگاه گذرائی هم به یکی دیگر از ادعاهای مضحک وی بیفکنیم که بخش عمده ای از نوشته اش را به حار و جنجال درباره آن اختصاص داده است .

رفیق توکل موقع باصطلاح بررسی بیشتر اساسنامه پیشنهادی مرکزیت ، ضمن کپی برداری ناشیانه از توصیفات که لنین پیرامون طرح تشکیلاتی

ایسکرا بکار برده است، چنین واگویه میکنند: (لطفاً یادست و شمرده بحواستند)
"جوهر این اساساً مه را نظریه لنینی سازماندهی، درباره اتحاد
سازمانی محدود، منسجم، فشرده و پنهانکار، از انقلابیون حرفه‌ای تشکیل
می‌دهد... کسانی که حرفه آنها فعالیت انقلابی است. مه‌آنها...
دمکراسی بازی دروغین قلابی و ظاهری نیست، برای مبارزه در شرایط
عریان و تروریستی حاکم بر ایران از هر جهت آمادگی لازم را کسب کرده‌اند
کسانی که در گزینش آنها نهایت دقت بعمل آمده است، در فن مبارزه با
پلیس سیاسی مهارت لازم را کسب کرده‌اند و پنهانکاری را به نحو آکی...
رعایت می‌کنند... در چنین سازمانی که می‌خواهد مبارزه پرولتاریا را
تا نیل به پیروزی نهائی رهبری کند، باید دیسیپلین پولادین حاکم
باشد. این دیسیپلین بر اصل سانترالیزم دمکراتیک بمثابه مکاتیرم
حیاتی درون تشکیلات پرولتری مبتنی است."

این که تا چه حد رفیق توکل، معما و مفهوم واقعی سازمان انقلابیون
لنین را که چیزی جز حزب کمونیست نمی‌باشد، درک کرده است یا نه؟!
به نظر می‌رسد، با توجه به بحث‌هایی که رفیق امین در گروه ((علیه اگوستو میسم))
انجام داده است، به اندازه کافی روشن شده باشد.

در واقع عملکرد تاکنونی کمیته مرکزی ما، بویژه کارنامه تحریف‌چی
قهاری مانند توکل بخوبی نشان می‌دهد که جامعه عاریتی "سازمان انقلابیون
حرفه‌ای" امروز و نیز "حزب کمونیست" کاریکاوری آینده سردیسک
ایشان نمی‌توانند فراتر از داستان معروف "تربچه پیوکی" را ادعای کنند که
فقط پوسته سرخ‌رنگ و نازکی آنرا در بر گرفته‌وار محتوانه‌ی است، دکه
نافابلی است که نه تنها طبقه کارگریکا رجو و تسلیم‌ناپذیر بلکه حتی
یک دوجین پروفور خوش‌تراش و روشنفکر "رضا" مندومعلوم الحال را نیز
ماوی و ملجا، نخواهد بود. تربچه پوسیده‌ای که هما ننددیک...
خیال‌بافیهای تاکنونی امثال توکل فقط باید بطرف "موره" عسقه‌های
بدلی جارو شود. آری این جوهر آن چیزی است که ((علیه اگوستو میسم))
بر ملایش می‌سازد.

اما هما نظور که می‌دانیم توکل آنقدرها احمق نیست که معنای سخنان
لنین را درک نکرده باشد. عبارت دیگر، اتفاقاً خود او نیز بی باوری
خوبش را نسبت به استدلال‌هایی که بر پایه منطق قیاسی ارائه می‌دهد،
درست همانجائی مورد "تائید" قرار می‌دهد که به تکرار مکرر در مکرر حملات
فوق الذکر دست می‌زنند و این اولین چیزی است که به ذهن هر خواننده نسبتاً
آگاهی‌خویر می‌کند...

نه‌رفقا، موضوع از این فراتر است. او با طرح این ادعاها و
تظا‌هر به این‌که گویا به‌تئوری "سازمان انقلابیون حرفه‌ای لنینی" گرویده
است، تلاش دارد این بار از این راه دلایل واقعی به‌اضمحلال و نابودی
کشاندن بخشهای وسیعی از سازمان ما را همچنان در پرده نگه‌دارد و بی
کفایتیهای امثال خود را توجیه کند. تا مگر به این وسیله خود او مثال
خود را از زیر بار ضرب انتقاد نجات دهد.

بیائید به چند فقره جعل سازی در وقایع و حوادث تاریخی مربوط به
ضربات از زبان او گوش کنیم:

اومی گوید اساساً ماه‌هاش در خدمت ساختن سازمانی است محدود و
پنهانکار، مرکب از "انقلابیون حرفه‌ای که درگزینش آنها نهایت دقت
بعمل آمده و اداه‌کاری را در جنبش تأمین کند، سازمانی که خط و مرزهای
کاملاً صریح و روشن آنرا از تنوده هوادار مجزا کند، سازمانی که به قول
لنین "بین کسانی که داخل سازمان هستند و کسانی که به آن وابستگی
دارند فرق وجود داشته باشد"، سپس اضافه می‌کند: (و خوب دقت
کنید، تحلیل ضربات می‌دهد!)، "روشن است که تاکنون فقدان چنین
سازمانی با چنین خط و مرزهای کاملاً صریح، نه تنها مانع پیشرفت همه
حائیه‌کارها شده است، نه تنها نیروی ما را هدر داده و دامنه فعالیت ما را
محدود کرده است، بلکه، ضرباتی هم‌که سازمان ما طی این مدت متحمل
شده است به همین مساله برمی‌گردد." (می‌بینید!!) و یا "اپس
فقدان سازمانی منسجم، منضبط، محدود و پنهانکار از انقلابیون
حرفه‌ای که در فن مبارزه با پلیس سیاسی مهارت داشته باشند، به رژیم

ارتجاعی حاکم امکان داده است که ضربات متعدد و پی در پی به ما وارد آورد. "!!!؟" (دقت می‌کنید؟!)

به هیچوجه مساله برای امثال توکل این نیست که ما با طبقه کارگر و مبارزات عموم توده‌ها تا چه حد توانسته‌ایم بیوندرقرار کنیم و تا چه حد ناموفق بوده‌ایم و این عدم پیوند ما را از دست یابی به چه امکانات عظیمی در راستای هدایت ورهبری جنبش و حفظ و حراست از بقای رزمنده سازمان کمونیستی خویش محروم ساخته و چه ضربات بزرگی را در عرصه سیاسی به ما وارد نموده است.

رفیق توکل ابدا مساله‌اش این نیست که بدلیل مخدوش بودن خط و مرزهای روشن میان آنهایی که در داخل سازمان باید باشند و آن پروفسورها و روشنفکرانی (امثال عطا نوریان‌ها) که وابستگی بسسه سازمان برایشان حکم سرگرمی را دارد، تا چه حد ممکن است عوامل تزلزل و بی ثباتی به درون سازمان رخنه کنند و یا به همان میزان هم بقول لنین "راه نفوذ ژاندارمها" را آسان نماید! شگرد توکل در آن است که با وجود آنکه "سوراخ دعا را" اغلب خوب می‌شناخدا ما می‌کوشد دلایل واقعی ضربات تا کنونی را در "سوراخ" دمکراسی فرو کند و لگدمال شدن سانترالیزم دمکراتیک در سازمان ما را نیز از همین طریق بیوشانند. حرف او آن است که: اگر ما ضربه خورده‌ایم فقط باین دلیل بوده است که هوادار راباعضو مخلوط کرده‌ایم و گرنه آنهایی را که امثال اوگزین می‌کنند و بعد جوان عضو در سازمان مورد نظر خود می‌گمارند اگر تنشان به تن هوادار نرسد، ادامه کاری ما را در جنبش تضمین می‌کنند.

وحشت مرگبار را و از بر ملا شدن حقایق مثل سوهانی که تئمه صداقت او و امثال او را تراشیده و از بین برده باشد، وادارش می‌کنند تا بی محابا به جعل تاریخی دست زنند، تا آنجا که یک دنیا مقاومت و از خود گذشتگی، جانبازی و فداکاری رفقای بی‌شمار سازمان را که دسته دسته بدلیل ندانم کاریها، اهمال‌ها و گشادبازیهای "سازماندهانی" امثال او به مسلخ فرستاده شده‌اند، برای پرده پوشی بر ضعفهای خود لگدمال کند. پس

طوری و اسمود می‌کند که گویا صربه‌های با کنونی را از قبل هواداران خورده‌ایم و علت ضربات صرفاً در هم ریخته بودن مرز بین اعضا و هواداران بوده و حالاً هم مثال رفیق فرید که علیه سور و کراسیم پیوسته و علیه منهدم شدن با سراسیم دمکراسی اعتراض می‌کند گویا می‌خواهند با "دمکراسی باری قلبی" در واره‌ها را برای نفوذ پلیس باز بگذارند.

برعکس کلی کوششها و حاشیه‌پردازیهای صحت‌ایک‌گاز توکل، من سر جیح می‌دهم با مروری گویا و گذرا بر یک سلسله از بزرگترین ضرباتی که بعد از استعاب او را کثرت ناکنون به ما وارد شده است، کذب ادعای توکل و "سبب غیر حسیه" او را از این دروغ بردا زیها آشکارتر کنم:

ضربات شرق سهران :

در کبر و دارا استعاب زودرس، یکی از باسیوترین عنا صر پیشگام مرکزی بیام (معین) که توسط بیژن کزین شده بود، در راس پیشگام اولیت قرار گرفت. بعد از شکل گیری محلات شرق، با تأیید کمیته مرکزی این فرد از مسئولین بخش یاد شده بود. اگر یک هوادار مثل داداش آسوز هنگام بخش اعلامیه دستگیر شده، ضربه را به (معین) منتقل می‌کند، او که خود توسط "مرکز انقلابیون حرفه‌ای" با "دقت" کزین شده بود، در خدمت پلیس در آمد و همراه با سیم‌کشی و دادستانی او بین راهی خیا بانها و مراکز تردد انقلابیون شد و شبکه تشکیلات را تا جایی که توانست بر باد داد. فقدان انضباط امنیتی در تشکیلات علیرغم "کور کردن" صربه، با منحل نمودن بخش یاد شده، باعث شد که معین بتواند از طریق ردگیری همسر رفیق . . . ، این رفیق را نیز بدست دژ خیمان بسپارد. (بعد از ما هها).

صربه رفیق منصور اسکندری :

رفیق منصور بی تردید از ورزیده‌ترین کادرهای عملی جنبش کمونیستی ایران و نیز نویسنده مقاله‌ها تمام "دمکراسی بدوی" بود (۲۶)، به با "دمکراسی بازی قلبی" میانه‌ای داشت و نه ابداً بهنگام ورود صربه در حال انجام "میتینگ"، "جلسه وسیع" و "کنفرانس" بود. او و همراهان شهیدش در جریان یک نشست سه نفره تشکیلاتی در یک اتومبیل و

صرفاً بدلیل عدم رعایت اصول و ضوابط اعلام شده امنیتی مربوط به تردد و تشکیل جلسات، ضربه خوردند. رفیق منصور عضو مرکزیت سازمان بود اما بدلیل عدم سازماندهی درست امکانات توده‌ای در کل سازمان، این رفیق نیز از یکا مکان حداقل برای تشکیل جلسات بخشی که هدایت آنرا بعهدہ داشت محروم بود!

ضربات بزرگ اسفندماه:

(احمد عطا اللہی) یک ماه پیش از آخرین دستگیری، هنگام تردد در شهر، بعلت لورفتن پلاک جعلی ماشینش توسط آگاہی دستگیر می‌شود. این مشاور محترم و منتصب مرکزیت به هنگام دستگیری اسلحه که نداشت که هیچ، سیانور نیز همراهش نبود، برعکس با آنکه ظاهراً زندگی مخفی داشت اما گواہینا مہ اصلی خود را حمل می‌کرد. به هر حال، در اداره آگاہی با نام و نشان شناسائی شد. قبل از اعزام به زندان سپاہ، با اقدام جسورانه یک افسرانقلابی هوادار سازمان، فرار داده شد. همان زمان بی روحیہ گی مفرط او چه توسط پرسنل یا دشده و چه بوسیله یکی از اعضای تشکیلات که موقع دستگیری با او همراه بود به مرکزیت گزارش شد. ہم چنین چندی بعد نیز به مرکزیت اطلاع داده شد که خانوادہ وی تحت مراقبت پلیس قرار دارد. بی آنکه کمترین توجه و کنترلی روی او اعمال گردد، در حالت روحی فروریخته رہا می‌گردد. این حالت در جریان تشدید شد اختلافات با گرایش تروتسکیستی تشدید می‌شود. طبق گزارشات تشکیلاتی، پلیس با تعقیب ما در احمد که با او قرار ملاقات داشته است، شب ۱۲ اسفند ما را که همچنان نہ مسلح بود و نہ سیانور حمل می‌کرد، دستگیر می‌کنند. احمد خائن بلافاصلہ تسلیم رژیم می‌گردد. اطلاعات گسترده خود را در اختیار درخیمان قرار داده همکاری فعال برای دستگیری رفقا و نا بودی سازمان را آغاز می‌کند.

— پاسداران همان شب، به خانہ رفیق حمید آزادی مسئول توزیع می‌ریزند. او را نمی‌یابند، به کمین می‌نشینند، روز ۱۲ اسفند حمید به هنگام مراجعہ به خانہ خود درگیر و شہید می‌شود.

- روز ۲۲ اسفند محل شمارش موردتهاجم دژخیمان قرار می‌گیرد. رفقا عباس، امیر و جواد و یک رفیق دیگر طی درگیری مسلحانه و بعد از یک مقاومت دلیرانه به شهادت می‌رسند. محل توزیع جنوب نیز که یک کارگاه پلاستیک زنی بود، روز بعد محاصره و چند رفیق محلی دستگیر می‌شوند. همان روز یک یخچال سازی که توزیع غرب بود به محاصره دژخیمان در می‌آید و رفیق نظام که برای سرکشی به آنجا رفته بود طی درگیری قهرمانانه به شهادت می‌رسد.

روز دیگری همان روز، رفیق شهید کاظم از جلو چاه پخانه عبور می‌کند که متوجه وضع غیرعادی می‌شود. مساله را با رفقا مطرح می‌کند (گویا رفقای چاپ) ولی آنها استدلال می‌کنند که چون در توحه خانه رفت و آمد زیاد بوده است مساله‌ای نیست. رفقا کاظم و خشایا برای گرفتن خبر سلامتی احمدخائن به محل زندگی او مراجعه می‌کنند، پاسداران از پیش در کمین رفقا نشسته بودند. طی یک درگیری قهرمانانه این رفقا نیز به شهادت می‌رسند.

تا اینجا علت کلیه ضربات برای رفقای باقی مانده مرکزیت که در تهران بودند نا مشخص می‌ماند. در این میان رفیق هادی همچنان به دنبال پیدا کردن احمد است. به یک کتابفروشی که مرکز ارتباطات کمیته مرکزی بود و احمد طبقاً از آن نیز خبر داشت، تلفن می‌زند و سراغ احمد را می‌گیرد. پاسداران از طریق این تلفن برای به مسلخ کشاندن رفیق هادی دام گذاشته بودند. یک قرار به رفیق هادی داده می‌شود. رفیق هادی خوشحال از اینکه احمد پیدا شده است، موضوع را به سایر رفقا اطلاع می‌دهد و می‌گوید که با او قرار گذاشته است، فقط یک مخالفت جزئی با او می‌شود، رفیقی هم پیشنهاد می‌کند که به جای او سر قرار برود اما او نمی‌پذیرد.

در محل قرار، پاسداران که روحیات رفیق را خوب می‌شناختند، بی آنکه جلو بیایند او را به رگبار می‌پندند و به شهادت می‌رسانند. مختصر آنکه علت گسترش ضربه‌ای با این ابعاد هولناک، که موجب

نهادهت جمعی از ورزیده‌ترین و برجسته‌ترین رفقای ما شد. که هر کدام در فن مبارزه با یلبس سیاسی هزاران بار بیشتر از رفیق توکل تحریر شده و مهارت داشتند، و بخش عظیمی از امکانات سازمان را نیز به ما داد. علاوه بر خانت آن نارفیق، هیچ چیز جز اطلاعات نامحدود این خانت مستنی بردرک غلط مرکزیت از اصل تمرکز نبود. هیچ چیز جز عدم رعایت ابتدائی ترین اصول انضباط امنیتی در سطح مرکزیت سازمان و عدم دقت نظر در گزین کردن و نیز مبنی بودن این گزینش بر اعتماد خود سراده و خالی از موازین و معیارهای حزبی، (ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی) نبود. نه ربطی به آنچه توکل به نام درست آنرا "دمکراسی بازی فلانی" قلمداد می‌کند داشت و نه حتی از نقطه ضعف مشخص سازمان در زمینه مخدوش بودن مرز بین اعضای "سازمان انقلابیون حرفه‌ای و توده" "هوادار" نشات می‌گرفت. هر چه بود ناشی از لیبرالیزم عنان‌گشیخته در قالب یک تمرکز صوری بود.

آری علت اساسی این ضربه نشانی از وجود روحیات عقب مانده محفلی و بقایای حاکمیت گرایش غیر حزبی و انضباط ناپذیری حاکم بر تفکر امثال توکل ها بود.

ضربه کارگری اصفهان، بعد از ضربات بزرگ اسفند ماه ۶۰ تهران نیز ناشی از بی توجهی مطلق رفقای سازماننده بخش کارگری بویژه مسئول اصلی این بخش یعنی شخص رفیق توکل به ابتدائی ترین اصول تلفیق کار مخفی و علنی بود.

سوابق این بخش نشان می‌دهد که نقطه ضعفهای تشکیلاتی و آهسته بویژه شناخته شده بودن بسیاری از فعالین آن بدلیل شرایط پیش از ۳۰ خرداد ۶۰، برای مرکزیت و بخش کارگری آشکار بوده است. اما رفیق توکل و امثال او مطلقاً هیچگونه اقدام عملی جهت خنثی کردن ضربه پذیری مشخص بخش مذکور انجام نداده‌اند. بخشی که فعال ترین و آگاه ترین کارگران پیشرو یک قطب بزرگ صنعتی را تحت پوشش و در بر می‌گرفت.

آنچه محرزا است پلیس نه از طریق "میتینگ" و "جلسات وسیع" و "کنفرانسها" که به جای خود قابل بحث می‌باشد، بلکه همانا از طریق فقدان نظارت و کنترل تشکیلات به این بخش حیاتی نیز آسیب رسانند. ضربه بزرگ خوزستان، با دستگیری و خیانت اکبر صمیمی آغاز شد. علت دستگیری، تردد او با ماشین‌های و شناخته شده (علیرغم تذکره رفقای پائین تر)، نقض دیسیپلین سازمانی و انضباط تشکیلاتی، به اضافه فقدان هرگونه کنترل و نظارت از طرف مرکزیت بر کار این فرد و تشکیلات تحت اختیار او بود.

برای نمونه شهید محمود که بعنوان مسئول کمیته تشکیلاتی خوزستان در پلنوم سال ۶۱ شرکت داشت، این حقیقت را فاش نمود که برخوردها و انتقادات متعدد و مستدل رفقای تشکیلات منطقه نسبت به وضعیت اکبر، از سوی مرکزیت مطلقاً بی جواب مانده بود. بگفته رفیق از جمله ایراداتی که با او مطرح می‌شد، تمرکز بیش از اندازه اطلاعات در نزد او بود که نتیجه اش شا هکار او در به نا بودی کشاندن نه فقط بخش خوزستان بلکه بخشهای دیگری از تشکیلات نیز تیلور یافت. در اثبات خیانت اکبر دهها رفیق تشکیلاتی در خوزستان و لرستان توسط درخیمان دستگیر و به جوخه‌های اعدام سپرده شدند (۲۷). روشن است که این ضربه نیز به هیچ وجه از "سوراخ دمکراسی بازی قلابی" مورد نظر رفیق توکل یا مراعات سانترالیزم دمکراتیک وارد نشد. در اینجا نیز دروازه برپاشنه لیبرالیزم عنان گسیخته، بوروکراتیسم پوسیده و محفل‌گراشی مورد پرستش توکل‌ها می‌چرخید.

در آخربا یدشا هکار عثمان خائن را که گزینش امثال او از طرف رفیق توکل بعنوان تزریق خون تازه به عروق تشکیلات توصیف شده بود، مورد توجه قرار دهیم.

تا آنجا که اطلاعات تشکیلاتی نشان می‌دهد این "حرفه‌ای همه فن حریف" که نهایت "دقت" در "گزینش" او از جانب رفیق توکل به عمل آمده بود (!) و در کمیته اصلی "کمیته مقاومت یکی از شهرهای بزرگ"

سازماندهی گردیده بود. در جریان یک دستگیری سریعاً به خدمت پلیس درآمد، تورپلیسی وشبکه تشکیلات داستانی را با خود به سازمان نفوذ داد و همانطور که می‌دانیم علاوه بر کمیته محلات سازمان، تعداد زیادی از رفقای سا بر بخشها نیز از طریق شبکه مذکور زیر ضرب رفتند.

می‌بینیم که این ضربات نیز ربطی به نقطه ضعفهای مشخص تشکیلات در زمینه روشن نبودن خط و مرز بین هواداران و اعضا نداشت.

با توجه به آنچه گفته شد، آیا جز این است که اگر دیوار چین هم میان "آنها"ی راکه در داخل سازمان هستند و "آنها"ی که به آن وابستگی دارند" جدا کند، مشکل ضربه‌پذیری حل نخواهد شد. بویژه آیا جز این است که وجود گزین شدگانی از قماش عثمان، عطااللهی، صمیمی، که "گزینش" آنها نهایت بی‌دقتی و نادانم‌کاری و آلودگی گزین کنندگان را به گرایشات محفلی نشان می‌دهد، بالاتر از یک "سوراخ"، حتی دروازه نفوذ پلیس سیاسی را از همان بالا و نوک هرم تشکیلاتی، پیشاپیش گشوده نگه داشته است؟! آیا جز این است که هر چه هست در همین سیاست حاکم برگزینش و مرکز "گزینش" و طرز تفکری نهفته است که گزینش را بر پایه اعتماد محفلی و حسابگریهای کاسبکارانه می‌گذارد و نه بر اساس شناخت تشکیلاتی و ارگانیک از فرد، تربیت و ارتقا و بر اساس معیارها و ضوابط حزبی؟! یعنی روشی که مثل یک خط ثابت در تفکر غالب بر کمیته مرکزی ما و در رأس آن شخص توکل موج می‌زند؟!!

خیلی دور نرویم! نزدیک‌ترین نمونه این سیاست، بویژه در یکی از گزینشهای مشعشعانه آنها برای عضویت در کمیته کردستان تجلی بارز دارد که اتفاقاً نخستین شمره این سیاستهای اپورتونیستی "مسئله حیث‌المجموع" ظاهراً در خدمت گرایش روبه‌زوال توکل به "برنشسته" است!..... بیهوده نیست که رفیق توکل زیربازوی این شمره شیرین زبان خود را گرفته و از طریق دخالت دادن او در مبارزه ایدئولوژیک درونی او را روی "نردبام" "ترقی" قرار داده است.

"رضا" که گویا خیلی دلش برای تهران پرپر می‌زند و تو گوئی "شورانگیزترین خائرات حماسی" زندگی سیاسی خود را در این شهر

بزرگ جا گذاشته است، برای آنکه در این "شرب! الیهود" خود را ب...
 نوائی برساند و چه بسا راه برگشت به تهران خود را در "فضای" دیگر باز
 کند، جان کلام و شیر جان خود را در خدمت دفاع از "بند" ۱۰۱ اساسنامه
 پیشنهادی "کمیته مرکزی ما" قرار داده است. او بالحن متضرعانه‌ای
 می‌گوید: "یک لحظه مجسم کنید که همه رفقای کمیته مرکزی ما ضربه
 خورده‌اند به جز یک نفر که او هم در یکی از مناطق تهران زندگی می‌کند.
 حال این یک نفر چه باید بکند و چه می‌تواند بکند؟! " (نقل از نوشته رضا)
 "رضا" که همه جا مثل یک طوطی فقط حرفهای "استاد" را جویده نحوی...
 دوباره روی کاغذ آورده است، با تاکید بر اینکه "زندگی در تهران زمینه
 را برای هرگونه عبارت پردازیها و خیال پردازیهای روشنفکران...
 مسدود می‌کند" خود چنین پاسخ می‌دهد:

"جواب این است که اگر با دون کیشوت خویشاوند باشد، فوراً کنگره
 را فرامی‌خواند. اگر هم خستگی به او روی آورده باشد، دست روی دست
 می‌گذارد و منتظر روزهای خوش آینده می‌ماند. اما چنانچه آن یک نفر
 کمونیستی مسئول باشد، به اصرار فعال سازمان و ادامه کاری آن
 اعتقاد داشته باشد، انقلابی حرفهای و استواری باشد، سریعاً ضربات
 را کور می‌کند و با انتخاب اعضای علی‌البدل و ترمیم اعضای ضربه خورده
 به سازماندهی مجدد تشکیلات می‌پردازد. تقسیم وظیفه می‌کند، امور
 جاری سازمان را پیش می‌برد...!!!" (همان نوشته)

(صدرحمت به ماده ۱۰۱ پیشنهادی کمیته مرکزی! بد نیست رفیق توکمل
 ماده صد و یک خود را از روی طرح پیشنهادی ایشان تکمیل کند و اختیار
 انتخاب "اعضای علی‌البدل" را نیز به "بازماندگان" بسپارد!) باالعجب!
 هرکس دیگری اینگونه "حماقه" سرائی می‌کرد، می‌شد بحساب صرفناوردی
 او گذاشت. اما "رضا" از آن هرکس‌هایی که خود می‌گوید نیست!، او نه
 تنها بوی "تهران" را "استنشاق" کرده است! بلکه زمانی هم لااقل
 "دستی از نزدیک در آتش داشته" است. بنا بر این من برای تکمیل
 "راه‌چاره" او و اثبات این که همین ماده ۱۰۱ تا چه اندازه می‌تواند

در انهدام تشکیلات مانعش داشته باشد، از او می‌خواهم لطفاً یک "لحظه" هم "مجسم کنید که همه رفقای کمیته مرکزی ما ضربه خورده‌اند به جز یک نفر" و آن یک نفر حتماً لازم نیست از نبار "عثمان"‌ها باشد، فرض کنید از قبیل بعضی دیگری از "گزین" شدگان توسط رفیق سوکل و با ما آمد همان کسی باشد که "عثمان" حکایت خیانت خود را نزد او اعتراف کرد و سرسج اصلی ضربات پلیسی را به دست او داد - البته توجه داشته باشید که زبندی در تهران زمینه را بر هرگونه خیال بافی و عبارت پردازیهای روشنفکرانه سدود می‌کند! - حال این یک نفر چه باید بکند؟ و چه می‌تواند بکند؟ چنین کسی - بخوان حسین "کمونیستی مسئول" - شکر خدا! یا هیچ "دون کیشوتی" خویشاوندی ندارد که کنکره را فرا بخواند! "هول حلیم" هم برش نداشته است! خیال پردازی پر مدعا هم نیست که انگیزه "کور کردن" ضربات و نجات سایرین به مغزش خطور کند!، چنین کمونیستی مسئول حتماً پایش هم "روی زمین سفت و محکم است!" پس حیات فعال سازمان و ادامه کاری آنرا هم "حداکثریم" است!

این "کمونیست بسیار مسئول" چون خیلی "مسئولانه" برخورد می‌کند، نیازی هم به مطلع کردن تشکیلات از اطلاعات عظیم خود درباره وجود تورپلیسی و امکان نفوذ شبکه و آرمزدوران در سازمان قطعاً احساس نخواهد کرد!

آری، چنین "کمونیستی مسئول" چون "اکنون میست و دنیا له و قضا یا" نیست پس در "انتظار فضای باز سیاسی" و "روزهای خوش آینده"، دست روی دست نمی‌گذارد، برعکس، چون ابتدا "خستگی" به او روی نیاورده است "با همان" پی‌ژامه و کفش راحتی و با حتی با پای برهنه، دستها را روی سرمی‌گذارد - جان برکف - از یکی از همان "مناطق تهران" یک راست تا آنسوی مرزهای دودوا زفر از افیانوس ها خود را به سواحل اسکانه دیناوی "پرتاب می‌کند" - جایی که از فضا امکان آرمیدن و خیال پردازیهای روشنفکرانه و رومان تیک "سدود" نیست - تا "اکبر نتوانسته است" سازمان پرونتاریا را از جنگال دژخیمان برهاند،

لافل خود را نا طلوع محدود حورشید "فضای با زسای" از نظرها بیده باشد !
 آری ، یک لحظه محسم کنید که سپردن سگان تشکیلات به دست یکی از این
 قماش "کمونیست های مسئول" چه ثمراتی ببار خواهد آورد .
 البته اگر نکوم "رضا" اما توکل دیگر هیچ نیاری به این "محسم
 کردن" ها نخواهد داشت . او خوب می داند که این تراژدی بلخ نیلور
 محسم خود را در تشکیلات امروزی ما دارد . بیهوده نیست که امثال توکل
 در سازمان انقلابیون "حرفه ای" خویش ، پیشاپیش حارا برای چنین
 "کمونیست های مسئولی" در کمیته های مورد نظر خود ، خالی می گذارند !
 آری ، این واقعیت "محسم" فقط جلوه ای ، بلکه فقط جلوه ای از آن اپورتونیزم
 تشکیلاتی است که به جای انتقاد بیرحمانه و کمونیستی نسبت به
 چنین "کمونیست های مسئولی" فقط ، ضعف آنها را برای هر چه
 ضعیف تر و حقیرتر کردن آنها و خالی کردنشان از هر چه در آنهاست و تبدیل
 آنها به پله های "ترقی" و "تشخص" مطلوب خود کنکاش می کند !
 اپورتونیزمی که برای گونه ضعفها سرپوش می گذارد تا پوشش چهره واقعی
 خود باشند .

اپورتونیزم تشکیلاتی حاکم بر مشی سازمانی امثال توکل ، از
 تشکیلات کمونیستی ، یک دستگاه بوروکراتیک می سازد و آنرا انقلابیون
 حرفه ای ، "حرفه ای" های "انقلابی" - پروفیسورهای بزدل ، و روشنفکران
 لیبرالی که "عملکردهای" واقعی شان شرم انگیز است - اما گفت - - -
 دروغین آنها همانند خود توکل و هم انگیز ، سرخ و چه بسا آتشین !
 آری ! پیروزی پرولتاریا ، البته که یک قانون است ! اما مادام
 و تا آن هنگام که بقایای همه و هرگونه تفکرات محفلی از سازمان ما
 رو بیده نشده باشد ، مشی اپورتونیزمی سازمانی همانگونه که در همه
 احزاب کارگری ، در تشکیلات ما نیز جنبه "ناگزیر" دارد .

این مباحثه نیز ادامه دارد .

سعید (حماد) - آذر ماه ۶۴

۱- طبق قرارهای سازمانی، می باید چهار سال پیش از این مباحثات کنگره منتشر شود که تا کنون اینکار صورت نگرفته است و حتماً امثال رفیق توکل، علت این وقفه چهار ساله را، در کنگره آتی سازمان توضیح خواهند داد.

۲- در کنگره اول طی نامه‌ای که توسط "مسئول نظامی" سازمان خوانده شد و از طرف چند رفیق از جمله شهید کاظم مورد پیشتیبانی قرار گرفته این حقیقت که رفقای مرکزیت آن زمان بجای برخورد اصولی به مسائل رفیق اسکندروانتقادات معین وی پیرامون سازماندهی و تاکتیکهای آن دوره، او را متهم به بریدن، فقدان روحیه و مزخرفاتی از قبیل رد مشی کرده بودند، افشا شد و مورد نکوهش قرار گرفت. عین نامه و مباحثات در اسناد کنگره مضبوط است! البته رفیق اسکندر بعد از شهادتش توسط همان رفقای مرکزیت به لقب کبیر (که شایسته اش بود) مفتخر شد.

۳- به قطع نامه‌های کنگره در زمینه مورد بحث مراجعه کنید.

۴- مراجعه کنید به مباحثات کنگره و پلنوم پیرامون بحران تشکیلاتی و مبارزه ایدئولوژیک درونی و بیرونی. برای نمونه، کنگره علاوه بر انتخاب یک هیئت هدایت کننده برای بولتن مباحثات علنی که می بایستی حداکثر هر دو ماه یکبار انتشار یابد ایجاد ارگان مباحثات داخلی را را نیز به تصویب رساند. بعد از اخراج یا "فرار" (الف-ر) رفیق توکل همه کاره مطلق العنان این ارگان هم شد. جزیک مورد، هر کس چیزی برای انتشار به او سپرد، به بهانه‌های مختلف یا از انتشار آن سرباز زد و یا نوشته‌اش وسیله‌ای برای تصفیه او شد. نمونه: رفقا رضا ستوده، یدی، بابک.

۵- مسئولیت این کمیته بعد از ضربات سال ۶۰ با رفیق توکل بوده است

۶- رفیق توکل که تا زکیها خیلی خود را شیفته سازمان انقلابیون

حرفه‌ای نشان می‌دهد، ظاهراً در این راستا مادر واقع برای "تضمین

ادامه کاری" خود در زمینه‌اش نه‌خالی کردن از زیر بار ضرورت ارائه یک

تحلیل جامع و مبتنی بر گزارشات عینی درباره علل واقعی ضربات ، طی مقاله تحریف آمیزی در نشریه "کار" شماره ۱۹۴ ، بی سروصدا طرح تشکیلاتی قبلی مرکزیت را که "کمیته های مخفی مقاومت" را اساس...ش سازماندهی شده بود پس می گیرد و علت ضربات را به عدم توجه رفقای کمیته اصلی یکی از شهرهای بزرگ ایران نسبت داده است ، تا به این وسیله قضیه را فیصله یافته اعلام کند .

الف- رفیق اشرف (مسئول قبلی محلات) در پلنوم سال ۶۰ گزارش داد که : "سازماندهی این بخش طبق طرح تشکیلاتی که با رفقای مرکزیت روی آن به نتیجه رسیده بود"ند به اجرا درآمد . البته رفقای کمیته اصلی ، نظر موافق روی طرح داده بودند .

ب- رفقای کمیته مرکزی در طرح سازماندهی خود کمیته های مخفی مقاومت را مخلوط کرده بودند .

پ- مهمترین موضوعی که نظر رفقای شرکت کننده در پلنوم را در رابطه با این بخش به خود جلب می کرد ، چگونگی رابطه سازمان انقلابیون حرفه ای و کمیته های مخفی مقاومت ، گروه های هوادار و نقش آنها در این سازماندهی و بویژه وضعیت امنیتی تشکیلات بود . بویژه از آنجا که وظیفه این بخش سازماندهی مبارزات توده ها و تشکل اقشار غیر پرولتری خلق در کمیته های مخفی مقاومت بود .

بحث های پیرامون سیاستهای رژیم در زمینه ضربه زدن به سازمان از طریق این بخش صورت گرفت که بدلیل عدم دسترسی به فاکت های روشن نتیجه گیری مشخصی درباره سیاست پلیسی رژیم بدست نیامد و بطور کلی سیاست نفوذی و نیز تعقیب و مراقبت عنوان شد . گزارش مکتوب پلنوم در این زمینه با عبارت زیر پایان می یابد : از سوی دیگر عده ای از رفقا معتقد بودند که این تشکیلات به علت گستردگی و انبوه وظایف شدیداً ضربه پذیر است .

تذکره : هیچکدام از این "عده ای از رفقا" از رفقای مرکزیت نبودند . ضربات وارده به این کمیته ها بدلیل نقطه ضعف آن ، یعنی

آنچه رفیق توکل آنرا مخدوش بودن مرز هوادار و عضو سازمان انقلابیون حرفه‌ای می‌خواند، نبوده است بلکه یکی از دلایل یا سبب‌های اساسی، همانا وجود شخص خائنی بنام عثمان (محسن) - اسم مستعار وی - بود. این فرد توسط رفیق توکل کزین شده بود و بعد - همان عصری - مورداً عتماً جهت سازماندهی در کمیته اصلی در اختیار رفیق اشرف قرار گرفته بود. از قرار معلوم او یکبار دستگیر می‌شود، قول خیانت و همکاری می‌دهد و شبکه‌های دستاویزی را از بالا به شکلیات وصل می‌کند. در اثر خیانت این شخص آن بخش بکلی زیر ضرب می‌رود و در چند مورد رفقای بخشهای دیگر نیز از طریق همین ارتباطهای آلوده ضربه می‌خورند. هنوز که هنوز است نام و نشان واقعی این فرد در سطح جنبش اعلام نشده است.

۷ - بعید از این نظر که تصادفات و "توازن قوای" تصادفی جریان انتصابات مرکزیت اگر نبود، چه بسا بیژن خائن همان بلایی را بر سر توکل و امثال او می‌آورد که او دستیارانش بر سر او آوردند و او را تاوان گناهان مشترک خود کردند و پرونده را با یگانگی!!

۸ - از نامه‌ها سال به ما رکس. چه باید کرد؟

۹ - جزوه "اپورتونیسیم راست اینبار..."

۱۰ - گزارش بازرسی کمیته کردستان.

۱۱ - در تاریخ ۲۵ شهریور ماه رفیق فریدنقدا سنا مه پیشنهادی را به

مرکزیت ارائه داد. کمیته مرکزی ۲۸ شهریور نوطئه "بازرسی" را بعنوان اولین پاسخ در برابر کمیته کردستان قرار داد، سپس بفاصله چند روز پس از ارائه جزوه توکل و فرید در الماق بهم، نتایج این بازرسی کذائی بمثابه مکمل نظر توکل به تشکیلات داده شد.

۱۲ - بعد از نزدیک به چهار سال که رفیق عباس توکل (بقول خود)

در "گوشه‌ای از کردستان لم داده است" و برای نمونه سابقه مشارکت در یک حرکت جمعی، از جمله سرود خوانی را، مطلقاً نداشته است، امروز که می‌بیند تما یلات اپورتونیسیتی، پاسیفیستی وی برشوده تشکیلات آشکار

می‌گردد به صرافت سرود خواندن افتاده است ، روزی دوسرود!

۱۳- سه سال پیش در جریان مباحثات پلنوم ، همین رفیق توکل در مقابل این سوال همگانی که چرا طی یکسال پس از کنگره ، هنوز اساسنامه مصوبه ، در تشکیلات پیاده نشده است ، می‌گفت : "بغا طریبات و اختلافات و کارشکنی های جریان تروتسکیستی ، ما نتوانستیم "اساسنامه" و "آئین نامه" در سازمان پیاده کنیم . اما اکنون (دیگر) بر اساس اساسنامه و آئین نامه حرکت می‌کنیم و هر رفیقی وظایفش را انجام ندهد وضعیت روشن خواهد شد . (تمام ادراک او از اساسنامه همین بود) باید مصوبات کنگره برای تشکیلات روشن شود در مورد اساسنامه (عدم اجرا و عدم ارسال آن به تشکیلات) انتقاد به ما (مرکزیت) وارد است . اما واقعیت این است که اصل اساسنامه کنگره از سوی چهار رفیق قرار بود برای ما فرستاده شود ، که نشد ! نسخه ای که پیش ما بود جا افتادگی داشت و امکان چاپ آن نبود" (فی المجلس یکی از رفقا که یک نسخه از اصل اساسنامه را در اختیار داشت به پلنوم ارائه داد . رفیق توکل نیز توضیح داد که در اختیار دارند و درست تکثیر است) .

همچنین پلنوم پس از جمع بندی مباحثات پیرامون مسائل تشکیلاتی ، بر ضرورت ارسال اساسنامه بدرون تشکیلات و اقدام جدی در جهت به اجرا گذاشتن آن (طبق مصوبات کنگره تا کیدورزید . مرکزیت این نظرسرا همراه با سایر جمع بندیها پذیرفت و بمنابر تصمیمات و قرارهای سازمانی به تشکیلات اعلام نمود . اکنون رفیق توکل علاوه بر آنکه این حقایق را به طاق نسیان سپرده است ! در عین حال به روشن ترین وجه نشان میدهد که انتقاد از خودا مثال او در سه سال پیش - در رابطه با اهمیت اجرای اساسنامه نیز صرفاً یک پوشش برای پنهان نمودن نظریه تقدم "مضمون" بر "شکل" بوده است .

۱۴- مرور مجدد در قطعنامه های کنگره ، بویژه در ارتباط با وظایف و تاکتیکهای ما " و نیز در رابطه با اشتباهات و نقایص سازمان و کار در رهبری آن ، مندرج در قطعنامه های مذکور ضروری است .

۱۵- قطعاً مه‌مصوبه‌کنگره‌درباره‌نقایص‌واشتباهات‌سازمان‌و‌کادر رهبری آن با این جملات پایان می‌یابد:

“کنگره با آگاهی به این واقعیات که بخش مهمی از اشکالات فوق (۸ مورد اساسی) بدلیل نداشتن ضوابط و مناسبات معین و سازمان دادن تشکیلاتی (اساسنامه ۱۰۰۰) بروز کرده است، ایمان را سنج داد که بر پایه دستاوردهای عظیم و رهنمونهای گرایسهای این مجمع عالی، سازمان اشتباهات و خطاهای خویش را تصحیح و در جهت اهداف اصولی و انقلابی خود، کامیاب‌های بلندی را به پیش برخواهد داشت” کنگره بر مبنای “اعتماد رقیقانه” زمام امور سازمان را به همان رفقای سپرد که به خطاهای خود اعتراف کرده بودند.

۱۶- بدلیل اهمیت موضوع و ضرورت برخورد همه‌جانبه به عملکرد کمیته مرکزی کنونی و برای آنکه روشن شود که ما اکنون در کجا ایستاده‌ایم و تا چه حد عقب‌گردد داشته‌ایم؟! لازم است انتقادات تاریخی کنگره اول به کمیته مرکزی را بعنوان یک نمونه مشخص مدنظر بگیریم:

“ج: درباره نقایص و اشتباهات سازمان کنگره در زمینه نقایص و اشتباهات سازمان بویژه کادر رهبری آن به نتایج زیر رسید:

۱- سازمان بدلیل فقدان هدف و نقشی معین برای مداخله در مبارزه طبقاتی، دنبال‌هروحوادث بوده، رشدی رویه‌کرده، و همچنین انرژی و نیروهای بسیاری را هرزدا داده است. در این رابطه رهبری سازمان تلاش مسئولانه لازم را برای رفع این نقص اساسی نگارنبرده است.

۲- سازمان به مبارزه ایدئولوژیک درونی و بیرونی بمثابه امری تصفیه‌کننده و عامل وحدت بخش‌بهای نداده و آنرا به فراموشی سپرده است.

۳- اصول اصلی کار تشکیلاتی (یعنی سانترال‌بزمدمکراتیک)، انتقاد و انتقاد از خود، دیسپلین (۱۰۰۰) بر فعالیت سازمان بطور آگاهانه و

سیستماتیک ناظر نبوده است. ۴- رهبری سازمان در کلیه زمینه‌ها مسائل را تنها رفع و رجوع کرده است و بویژه در برخورد با بحران سازمان

و جنبش برخورد درستی نکرده است. ۵- گرایشات سکتاریستی در

رهبری سازمان عمل کرده است و بویژه خود را در عدم احساس مسئولیت در قبال وحدت جنبش کمونیستی نشان داده است. ۶- رابطه زنده‌ای بین رهبری و کل سازمان با توده‌ها وجود نداشته است و از این جهت از انرژیها و استعدادهای رفقای تشکیلات به‌تحوشایسته‌ای استفاده نشده و تجربه‌های سازمان به آنها منتقل نشده است. ۷- به آموزش و تربیت کارهای توحه‌ی کامل شده است. ۸- تدوین برنامه‌ی مطروحه در کار شماره ۸۷ بمثابه اقدامی بلندپروازانه و غیرواقعی بی‌بانه در دستور کار سازمان قرار گرفت.

۱۷- چهار سال قبل کنگره سازمان توحیهات فعلی رفیق توکل را به عنوان حقایق معتبر قبول کرد و رهنمون داد. (زیرنویس قبلی). ولی آیا کنگره‌آتی نیز این توحیهات را معتبر خواهد شناخت؟

۱۸- لندن، یک‌کام به‌پیش...

۱۹- حزب توده با چنین معیارهای اساسنامه‌ای از سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۶۱، که با شوکت و حلال کنگره سراسری خود را در تلویزیون جمهوری اسلامی به معرض نمایش گذاشت، خیال رهبران خود را بکلی از "دمکراسی بازیهای قلابی" راحت کرده بود.

۲۰- گویا رفقای کمیته مرکزی شنیده‌اند که لندن و بلشویکها در کنگره ششم حزب خود یعنی در اوت ۱۹۱۷ تغییرات معینی در اساسنامه حزب داده‌اند و مثلاً به جای نصف اعضای تقاضاکننده کنگره فوق‌العاده، ۱/۳ اعضای کنگره قبلی را قرار داده‌اند و البته با اینکار اهمیت دست‌دمکراسی پرولتری را مورد تأکید قرار داده‌اند. اما رفقای کمیته مرکزی عمداً به این موضوع کاری ندارند که در همان اساسنامه حق تشکیل کنگره توسط کمیته تشکیلاتی منتخب همان ۱/۳ اعضا نیز در صورت استنکاف کمیته مرکزی از تشکیل کنگره، به رسمیت شناخته شده است.

۲۱- از قرار معلوم حوادث حافظ تشکیلات است.

۲۲- همسر مهدی سامع نیز، در عهد خود، با تصویب مرکزیت و بدون

صلاحیت‌های لازم، مشاور و عضو علی‌البدل کمیته مرکزی شده بود.

۲۳- بسنه به شرایط ، چه بسا واحدمانی "موقت" ابدیت باشد .

۲۴- این پیشنهادات می‌توانند مثلاً به اصلاحاتی در طرح پیشنهادی و اصلاحی رفیق امین بر اساس نامه مصوبه کنگره اول که ضمیمه نوشته او به تشکیلات داده شده است نیز تلقی گردد .

۲۵- رفیق توکل در صفحه آخر نوشته‌اش (در نقد نوشته رفیق فرید) در حالیکه می‌گوید بکلی از "مهلکه" وارد شدن در مسائل مطروحه توسط رفیق فرید فرار کند، برای سرپوش نهادن بر این فرار شرمگینانه مدعی می‌شود که رفیق مذکور وارد جزئیات انتقادات شده و "سوالات بی‌سروتهی" را مطرح کرده است که گویا ناشی از بی‌اطلاعی و ناآگاهی وی می‌باشد . سپس متکبران می‌افزاید "با کسی که هنوز نفهمیده است که سال... اعتبارنا مهربانی به بررسی عملکرد مشخص مرکزیت در کنگره ندارد و یادکر این ماده از اساسنامه که می‌گوید "اعضای کمیته مرکزی سازمان حق شرکت در کنگره عادی و اضطراری را بعنوان یک نماینده با حقوق کامل دارند و احتیاجی به تصویب اعتبارنامه آنها نیست" سوال می‌کند: "این احتیاج را چه کسی تعیین می‌کند. کمیته مرکزی یا کنگره؟! چرا و به چه دلیل اعضای کمیته مرکزی در کنگره منتخب خود مصونیت پارلمانسی دارند...". وارد بحث جزئیات شدن کاری عبث و بیهوده است. توکل اینک اعضای کمیته مرکزی نه بعنوان یک نماینده بلکه همانا بمثابه عضوهای کمیته مرکزی دارای حق رای، بمثابه یک شرکت کننده رسمی در کنگره شرکت می‌کنند و "اعتبارنامه آنها با آرای شرکت کنندگان در کنگره قبلی به تصویب رسیده است...". یک چیز و اینک رفیق توکل به این سوال ساده پناه می‌برد و از آن جهت استتار راه فرار خود استفاده می‌کند، آنهم روشن است. چیزی که اتفاقاً با طرح این سوال از جانب رفیق فرید باید روشن شود همانا دلایل بروز این سوال در بسیاری اذهان است که فکر می‌کنم با ذکر یک نمونه از رویدادهای تاریخی کنگره اول از "شاهکار" های "آگاهان" و "مطالعینی" مانسند رفیق توکل روشن خواهد شد:

میدانیم که "جیدر" یکی از بانیان انشعاب زودرس، عضو کمیته مرکزی

سازمان و اراغای "مسئعی" بود که "کنزیه اول با آنها تعیین تکلیف کرد"؛ علی‌رغم آنکه از مرکزیت استعفا کرده بود، استعفای او پذیرفته نشده بود و کنزیه از او خواسته بود که در کنزیه حاضر شود و همراه با سایرین در باره عملکرد کمیته مرکزی از زاویه مسئولیت فردی و جمعی پاسخگو باشد. آن زمان در کنزیه از موضوع اعتبارنامه (ونده آگاهانی مانند رفیق توکل) آن نبود که آیا فردی که در کنزیه حضور دارد دومی خواهد بود مباحثات آن با حق رای شرکت کند، عضو سازمان است یا نه، نمایندگی واقعی فلان ارگان هست یا نه، و چگونه انتخاب شده و مثلاً یا در انتخابات وی مراعات آئین نامه شده است یا نه، منظور از تصویب اعتبارنامه به جای اعتبار تشکیلاتی، اعتبار شخصی و صلاحیت فردی و "خانوادگی" سعی حوش مشرب بودن با مشرب بودن شخصی الفاشده بود (توسط آگاهان) این بدآموری زیر نظر برخی رفقای "آگاه" نما از جمله رفیق توکل، باعث شد کلیه اعضای کمیته مرکزی از جمله حیدر در رابطه با اعتبارنامه مورد "مدافعه" قرار گیرند و "اعتبار" سخی شوند. حیدر از جمله کسانی بود و نباید آنها کسی بود (از میان همه شرکت کنندگان) که علی‌رغم بی‌اساس بودن کلیه "اتهامات" وارده، اعتبارش تصویب نشد. بعد از کنزیه، بسایح این سنت غلط با افتخار در نشریه "کار" زیر نظر رفیق توکل درج کردید. حال چرا "آگاهان و مطلع‌عینی" چون توکل در برابر این سوال ساده رفیق فرید و چه بسا امثال او که به آن "افتخار" آگاهان در نشریه فکرمی کنید و از رفیق "مطلع و آگاه" خود می‌پرسند که چرا اعتبارنامه حیدر عضو "منتخب" مرکزیت بعد از قیام، فردا اقلیت در کمیته مرکزی بیش از انشعاب و منتخب پلنوم اقلیت در اساندها انشعاب به نظر خواهی گذاشته شد؟ و حالا این امر از رسمیت افتاده است؟ اینگونه حساب می‌دهند؟؟ این همان حکمت "پنهانکاری" در طریقت توکل ما است که می‌کوشد بر روی همه چیز سرپوش بگذارد و گرنه "الحق" چه جای بحسب پیرامون چنین ماده‌ای در یک اساسنامه؟!

۲۶- بخش دوم مقاله یاد شده، بقول خود رفیق می‌بایست سانت‌الینوم

بوروکراتیک را نقدکننده بدلالی که هیچگاه برای ما روشن نشدند
همچنان ناتمام ماند که ماند. چه بسا یادداشتهای اولیه این نوشته
نزدرففا موجود باشد!

۲۷- رفقای کمیته مرکزی کلیه ارتباطات لرستان را هم با یک کاسه
کردن این دو منطقه با کبرسیرده بودند. اونیز همه آن ارتباطات را بی
کم و کاست در اختیار پلیس نهادند.

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com



از انتشارات سازمان چریکهای فدایی خلق ایران